

تحلیل گفتمان نشانه‌معناشناسی غیاب / حضور در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی بر اساس نظریه گرمس

بی‌تا مصلحی^۱، نواز الله فرهادی^{۲*}

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.

۲- گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

سال هجدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۱۶، صص ۱۵۲-۱۳۳

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.7997>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی یکی از برجسته‌ترین روایت‌های اجتماعی - عاطفی ادبیات معاصر ایران است که فقدان پدر خانواده را بعنوان هسته اصلی روایت بیان میکند. غیاب سلوچ، نه صرفاً غیبت یک فرد، بلکه برساختی معنایی و عاطفی است که تمام روابط خانوادگی را دچار تنش می‌سازد. از منظر نشانه - معناشناسی تنشی گرمس، گفتمان روایت بر مدار کشاکش میان غیاب و حضور حرکت میکند و این جابجایی مداوم، به تولید معنا می‌انجامد. در پژوهش حاضر قصد داریم ساز و کار معنایی و عاطفی غیاب سلوچ بر خانواده او را در بستر داستان از دیدگاه نظریه نشان معناشناسی گرمس و گفتمان تنشی بررسی نماییم.

روش پژوهش: روش پژوهش در این جستار بر مبنای رویکرد نشانه معناشناسی تنشی گرمس بشیوه توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای در رمان جای خالی سلوچ می‌باشد.

یافته‌های پژوهش: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که غیاب سلوچ بعنوان محور اصلی روایت در رمان جای خالی سلوچ عاملی برای تنش عاطفی و ایجاد معنا در داستان است. در غیاب سلوچ، مرگان دچار اضطراب، خشم و ناامیدی میشود. غیاب سلوچ و یادآوری خاطرات او سبب فرایندی پویا و تنشی عاطفی در سیر روایت داستان است.

نتایج پژوهش: بر اساس نتایج پژوهش غیاب سلوچ نه تنها خانواده او بلکه کل ساختار اجتماعی روستا را بلحاظ فرایند تنشی تحت تأثیر قرار میدهد. نظام ارزشها، اعتماد اجتماعی و حتی روابط اقتصادی همگی تحت تأثیر این غیاب فرو میریزند. این غیاب، صرفاً پدیده فردی نیست، بلکه یک گفتمان جمعی و اجتماعی است که در بستر مشکلات بوجود آمده در جامعه‌ای استعمار شده را حکایت میکند. در این روایت با حذف یک شخصیت، هیجانها و برانگیختگیهای مختلفی بلحاظ عاطفی روایت داستان را پیش میرانند. گفتمان تنشی در این رمان نشان میدهد که چگونه فقدان و عدم حضور یک کنشگر، به اصلیت‌ترین عامل آفرینش معنا تبدیل میگردد.

تاریخ دریافت: ۲۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ داوری: ۲۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ اصلاح: ۱۰ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۳ مهر ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

گرمس، نشانه معناشناسی گفتمانی، جای خالی سلوچ، فرایند تنشی، غیاب.

* نویسنده مسئول:

na.farhadi@cfu.ac.ir

۳۸۲۹۷۰۲ (۹۸ ۷۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Semiotic Discourse Analysis of Absence/Presence in Mahmoud Dolatabadi's Novel The Vacancy of Soluch Based on Grams' Theory

B. Moslehi¹, N. Farhadi^{*2}

1- Department of Persian Language and Literature, Fir. C., Islamic Azad University, Firoozabad, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 12 July 2025

Reviewed: 13 August 2025

Revised: 01 September 2025

Accepted: 15 October 2025

KEYWORDS

Grams. Discursive semantic sign.
Saluch's vacancy. tension process.
Absence.

*Corresponding Author

✉ na.farhadi@cfu.ac.ir

☎ (+98 71) 38729702

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Mahmoud Dolatabadi's novel The Vacancy of Saluch is one of the most prominent socio-emotional narratives in contemporary Iranian literature, which expresses the absence of the father of the family as the main core of the narrative. The absence of Saluch is not simply the absence of an individual, but a semantic and emotional construction that puts all family relationships in tension. From the perspective of Grams's tension semiotics, the narrative discourse moves on the circuit of the conflict between absence and presence, and this continuous movement leads to the production of meaning. In the present study, we intend to examine the semantic and emotional mechanism of Saluch's absence on his family in the context of the story from the perspective of Grams's tension semiotics theory and tension discourse.

METHODOLOGY: The research method in this paper is based on the approach of Grams' tension semiotics in a descriptive-analytical manner and based on library studies in the novel The Vacancy of Saluch.

FINDINGS: The research findings show that the absence of Soluch as the main focus of the narrative in the novel The Vacancy of Soluch is a factor for emotional tension and creating meaning in the story. In Soluch's absence, Morgan becomes anxious, angry, and disappointed. Soluch's absence and recalling his memories cause a dynamic process and emotional tension in the course of the story's narrative.

CONCLUSION: According to the research results, Soluch's absence affects not only his family but also the entire social structure of the village in terms of a tension process. The value system, social trust, and even economic relations all collapse under the influence of this absence. This absence is not simply an individual phenomenon, but rather a collective and social discourse that tells the story in the context of the problems that have arisen in a colonized society. In this narrative, by removing a character, various emotions and arousals emotionally advance the story's narrative. The tension discourse in this novel shows how the absence and non-presence of an actor becomes the main factor in creating meaning.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.7997>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 25	 0	 1

مقدمه

یکی از جمله رویکردهای حائز اهمیت در نقد ادبی معاصر الگوی روایت‌شناسی از گرمس^۱ می‌باشد. «گرمس بنیانگذار نظریه نشانه معناشناسی روایی مکتب پاریس از جمله خستین الگوپردازانی بود که نظریه‌ای چهارچوبمند برای کنشهای شخصیت داستانی طراحی نمود. نظریه‌ای که در تکمله اندیشه‌های سوسور^۲، پیرس^۳ یلمسلف^۴ بود. این نظریه، فرایند آفرینش معنا را با مفاهیم حسی ادراکی پیوند زد» (مودت و دیگران، ۱۴۰۴: ص ۱۰۲). گرمس زبانشناس شهیر اهل لیتوانی در سال ۱۹۶۶ م با انتشار کتاب «معناشناسی ساختاری» بعنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی حوزه روایت شناخته شد. آنچه گرمس مطرح نمود دستور زیربنایی و سازنده روایتها بود. به اعتقاد وی، زنجیره روایی از طریق کنشگران، کنشهایی را پدید می‌آورد که در جریان آن عاطفه، تقابل و یا همسویی ایجاد میشود (ر.ک گرین و لبیهان، ۱۳۸۳: ص ۱۱۰). از دیدگاه گرمس همانگونه که برای ادراک معنا در یک جمله باید واژگان و قواعد دستوری و نحوی را مورد توجه قرار داد، به همان صورت دستور روایت نیز مانند دستور زبان عمل مینماید و جهت شناخت معنای یک متن باید نظام نشانه‌شناسی و پیشرفتهای آن را مورد توجه قرار داد. «نشانه‌شناسی علم بررسی نشانه‌های زبان در نظامی فراتر از جمله است که گفتمان خوانده میشود. بدیگر سخن علم مطالعه واحدهای کوچکتر از جمله، وظیفه دستور زبان و علم مطالعه واحدهای بزرگتر از جمله وظیفه تحلیل گفتمان است» (مکاریک، ۱۳۸۴: ص ۷۶).

بیان مسأله

رمان جای خالی سلوچ از جمله رمانهایی با محتوای ادبیات پسااستعماری است که روایتی مشحون از ناکامیها و درد و رنجهای خانواده روستایی در شرق ایران در دهه سی و چهل خورشیدی را بتصویر میکشد. «گفتمان پسا استعماری از رهیافتهای نقد ادبی معاصر است که در اواخر دهه هفتاد میلادی توسط ادوارد سعید با انتشار کتابی با عنوان شرق‌شناسی بعنوان یکی از شیوه‌های تحلیل و ارزیابی آثار ادبی مورد توجه قرار گرفت. ادوارد سعید از این روش بعنوان شیوه‌ای معقول و علمی در خصوص تحلیل و بررسی سلطه استعمار بر اغلب فرهنگهای دنیا بهره برده است. وی در این کتاب که در حقیقت مرام‌نامه و مانیفست نظریات پسا استعماری^۵ است، تعریفی کلی از مفاهیم دوران پسا استعمار ارائه داد و فرض اصلی را بر این مسأله قرار داد که امپریالیسم در تمامی ابعاد و زیست بومهای هویتی، فرهنگی، الگو و شیوه زندگی مردمان جهان و ملت‌های تحت ستم، تأثیرات منفی و آثار مخربی بر جای گذاشته است» (ادوارد سعید، ۱۳۸۷: ص ۵۸؛ ر.ک بهبودیان و دیگران، ۱۴۰۴: ص ۱۵۷).

داستان و خط سیر روایی جای خالی سلوچ را میتوان نظام گفتمانی بحساب آورد که در آن نویسنده و راوی به بیان موضوعات و مشکلات مختلف اقتصادی، اجتماعی و جنسیتی در قالب گفتمان پسا استعماری پرداخته و ضمن بیان ارزشها و هویت انسانی بر آن است تا با تمسک به شگردهای مختلف زبانی و انتقال ارزشهای مورد نظر به مخاطب بپردازد و ضمن القای اندیشه مبارزه با استعمار، در او، بنوعی تعامل نیز ایجاد نماید. نبود سلوچ و مهاجرت

^۱. Algirdas julians Grimas

^۲. Ferdinand de saussure

^۳. Charles sandres

^۴. Louis tolle Hjelmslew

^۵. postcolonial

او از روستای زمینج تنهایی خانواده و فشار عاطفی و اقتصادی بر مرگان - همسر سلوچ - و فرزندان او عاطفه قوی را در رمان ایجاد میکند که سبب ایجاد متنی با گفتمانی تنشی^۱ شده است. رفتن سلوچ و جای خالی او فشارهای روحی و روانی که بر مرگان در داستان وارد میشود نوعی تعامل^۲ ناشی از تنش (بروز احساسات) را در اثر فراهم میکند. در این پژوهش بر آنیم تا ضمن ترسیم الگوی تنشی اثر به این پرسش اساسی در پیکره پژوهش پاسخ دهیم که چگونه میتوان غیاب و عدم حضور سلوچ در رمان جای خالی سلوچ را در چارچوب گفتمان تنشی گرمس تحلیل و ارزیابی نمود، این غیاب چه نقشی در تولید معنا و سازماندهی گفتمان رمان دارد و آیا این تنش (غیاب / حضور) صرفاً یک مسأله روایی است یا در چارچوب مفاهیم پسااستعماری رمان، دلالت‌های عمیق معنایی و فقدان هویت فردی و جمعی را با خود بدنبال دارد؟

هدف پژوهش

پژوهش حاضر بدنبال دستیابی به تبیین ساز و کار گفتمانی تنش (غیاب / حضور) در رمان جای خالی سلوچ است تا نشان دهد پیوند میان غیاب سلوچ و رفتن او از روستا بعنوان مؤلفه‌ای نشانه‌ای و شرایط جامعه استعمارزده چگونه است تا الگویی نو جهت خوانش رمان بر اساس نظریه نشانه معنانشناسی گفتمانی گرمس ارائه دهیم.

ضرورت پژوهش

دلیل انتخاب رمان جای خالی سلوچ بمنزله متن مورد بررسی در این جستار، حضور کنش تنش‌محور و نیز انعکاس و بازخورد عاطفی - احساسی آن در زبان و بیان گفته‌پرداز است. گفته‌پرداز در تمام رمان میکوشد در غیاب سلوچ، نشانه‌هایی مبنی بر تولید گفتمان احساسی جهت وصل اندیشه ضد استعماری ارائه نماید. از سوی دیگر، درباره جای خالی سلوچ، پژوهش‌های مختلفی با محورهای گوناگون جامعه‌شناسی، روانشناسی و... انجام شده است، اما کمتر مطالعه‌ای با محوریت نشانه معنانشناسی گفتمانی در این خصوص انجام گرفته است. تحلیل گفتمانی تنش بر اساس نظریه گرمس، امکان درک ژرف و عمیق‌تر از چگونگی تولید معنا در متن و بازنمایی وضعیت و شرایط استعماری روستای زمینج که نمادی از ایران است را نشان میدهد.

پیشینه پژوهش

در حیطه نشانه - معنانشناسی پژوهشگران و محققان بسیاری به مطالعه و پژوهش در آثار ادبی پرداخته‌اند. کتاب «تقصان معنا» گرمس از جمله آثار برجسته‌ای است که این نظریه‌پرداز در خصوص بررسی نشانه - معنانشناسی ارائه نموده است. وی در این اثر با تحلیل چند داستان و ارائه شواهد و مثالهای مناسب، اصول و قواعد کلی حاکم بر نظریه معنانشناسی را تحلیل نموده است. کتاب «معناکاوی» ساسانی، که مؤلف آن به مباحث نشانه‌شناسی اجتماعی پرداخته است. نکته قابل توجه در این اثر توجه به نشانه‌های فرهنگی از منظر جامعه‌شناسی است که سبب میشود خواننده پس از مطالعه کتاب هم به مبحث نشانه‌شناسی و هم به تحلیل داده‌ها از جهت فرهنگی و اجتماعی واقف گردد. حمیدرضا شعیری از جمله پژوهشگرانی است که با کتابهایی چون «نشانه - معنانشناسی ادبیات؛ نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی»، «مبانی نشانه - معنانشناسی نوین»، «تجزیه و تحلیل نشانه -

1. tension

2. interactive

معناشناختی گفتمان» مطالعات بسیار سودمند و گسترده‌ای در این حوزه داشته است. عباسی نیز در بخشهایی از کتاب «روایت شناسی کاربردی: تحلیل زبانشناختی روایت»، روایت را براساس نظریات گرمس به صورت کاربردی تحلیل کرده است.

شعیری (۱۳۸۸)، در مقاله‌ای با عنوان «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه - معناشناسی گفتمانی» در خصوص گذر از نشانه‌شناسی ساختگرا به نشانه - معناشناسی گفتمانی به دو نکته اصلی اشاره داشته است نخست آنکه در یک نظام گفتمانی زبان بر رابطه دال و مدلول دیگر استوار نمیباشد، بلکه رابطه بین سطوح بیان و محتوا در زبان انسجام می‌یابد که بر اساس آن مرزهای معنایی پیوسته از راه کنشگر گفتمانی مورد ارزیابی مجدد قرار خواهد گرفت و از سویی همواره دارای قابلیت جابه‌جایی است.

عباسی و یارمند (۱۳۹۰)، در مقاله «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه‌معناشناختی ماهی سیاه کوچولو» به‌منظور نشان دادن معنی روایت در داستان فوق از مربع تنشی بهره جسته‌اند و نشان داده‌اند که در زنجیره نخست روایت این داستان کنش کنشگر بر اساس هدف و برنامه‌ای از پیش تعیین شده صورت نگرفته است؛ بلکه این «شوش» است که سبب کنشهای اصلی در داستان گشته است و ماهی سیاه کوچولو یک ویژگی اصلی دارد و آن هم اینکه نه تابع جریان القایی است و نه برنامه بلکه موتور محرک او حس یا «شوش» می‌باشد.

شعیری و کنعانی (۱۳۹۱)، در مقاله «رویکرد نشانه - معناشناختی فرایند مربع معنایی - مربع تنشی در حکایت دقوقی مثنوی» فرایند عبور از مربع معنایی به مربع تنشی و چگونگی ساختار یافتن و شکل‌گیری فرایند تنشی را در داستان دقوقی در دفتر سوم مثنوی بررسی کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که در این داستان به یاری مربع تنشی میتوان فرایند تولید معنا را تحلیل کرد. دقوقی در این داستان به‌عنوان عارف و سالکی واصل و بعنوان ماهیت و هویتی از «من» خردگرا به کمک رابطه‌ای تنشی و احساسی در تعارض و گسست از خویشتن خویش قرار میگیرد و در نهایت در سیری عرفانی و در فرایندی استعلایی و کمال‌جویانه، به دیدار اقطاب و ابدال و در نهایت به مرتبه وحدت دست می‌یابد.

محمودی (۱۳۹۴)، در مقاله «ساختار روایت خسرو و شیرین نظامی بر پایه نظریه معناشناسی گریماس» به این نتیجه رسیده است که ساختار روایت داستان خسرو و شیرین از منظر فرایند نشانه - معناشناسی قابل تطابق است. روایت در این داستان با تعامل رخدادی که حاصل جریان حسی - ادراکی است آغاز شده است و با یک شدن (شوش) و نیروی برخاسته از عشق در تعاملی رخدادی، شوشگر را عاشق میسازد. وصال (أبژه ارزشی/ مفعول) برای شوشگر سبب تحریک و کنش میشود.

وارمیلی و کاظمی (۱۴۰۱)، در مقاله «بررسی سبک فکری و عاطفی شخصیت‌های داستان شیر و گاو در کلیله و دمنه نصرالله منشی از دیدگاه نشانه‌معناشناسی گفتمانی» به بررسی نشانه‌های موجود در گفتمان داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه و تقابل امور انتزاعی مانند خرد / بی‌عقلی، فریب و صداقت به‌عنوان نشانه‌معناهای اصلی پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که رخداد «ارزش» شنزیه (شخصیت داستان) نزد سلطان (شیر) گرچه در ابتدا خود خواسته بوده، اما در نهایت سبب تغییر اندیشه و ایدئولوژی وی منجر شده است.

همانگونه که از نتایج پژوهشهای فوق آشکار است، تاکنون رمان جای خالی سلوچ از منظر نشانه معناشناسی گفتمانی گرمس و مسأله تنش در ساختار روایی آن بررسی نشده است، از این رو مقاله حاضر مسبوق به سابقه نمیباشد.

روش پژوهش

روش پژوهش در این جستار بصورت توصیفی - تحلیلی و بربنای مطالعات کتابخانه‌ای است بدان معنا که با تکیه بر پژوهشهای انجام شده در ارتباط با موضوع پژوهش برشته تحریر درآمده است و جهت تحلیل گفتمانی نشانه معناشناسی بر پایه نظریه گرمس در رمان جای خالی سلوچ به بحث و بررسی خواهیم پرداخت.

بحث و بررسی

بر اساس مکتب فرمالیسم و شکل‌گرایی^۱ که در روسیه مطرح شد نظریه پردازانی از جمله ویکتور شک洛夫سکی^۲ در خصوص موتیف^۳ کنشهای داستانی و طرح آن مباحث ارزنده‌ای را مطرح نمود. «شک洛夫سکی ضمن بررسی دقیق شکل‌های روایت، نقش راوی را در آن مشخص کرد. بنظر وی داستان سیمای بنیادین روایت، منطق نهایی تمامی کنشها، قاعده اصلی ارتباطها و حضور شخصیتها، جریان کامل رخدادها و حرکت مشروط به زمان روایت است» (احمدی، ۱۳۸۸: ص ۵۳). بر اساس این نظریه، ساختارگرایان با هدف توصیف علمی و دقیق و طبقه‌بندی شده روایت و حکایتهای داستانی تلاش نمودند تا الگوی واحدی را جهت تحلیل ساختار روایت در داستان ارائه دهند. این رویکرد، سبب تحول علم نشانه‌شناسی در راستای توجه به نشانه‌شناسی روایی شد و بنیان آن با تلاش پراپ^۴ در کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» نهاده شد (ر.ک شفیع‌کدکنی، ۱۳۹۱: صص ۳۴۳ - ۳۴۷).

در هر گفتمان کنشی وجود دارد که گاه بر اثر وقوع رخدادهایی حالت تنشی بخود میگیرد و به تولید روایت تنش‌محور می‌انجامد. «گاه کنش کاملاً متکی به تنش است و یا اینکه اهمیت چندانی ندارد و منظور ما از روایت تنش‌محور، بهیچ وجه حذف کنش نیست» (شعیری، ۱۳۹۵: ص ۳۷). از این رو در روایات کنشی که بر محور تنش بیشتر متکی است حالات عاطفی دخیل هستند که عواطف و واکنشها و نیز تغییر حالات کنشگر را شامل میشود. نظام گفتمانی تنشی ناظر بر بعد عاطفی گفتمان است. «بعد عاطفی گفتمان هرگز بمعنای مطالعه خصوصیات عاطفی و روانی شخصیت‌های یک گفته نیست، بلکه بمعنای بررسی شرایط شکل‌گیری و تولید نظام عاطفی و چگونگی ایجاد معنا از طریق آن است» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ص ۱۵۴). در حقیقت طرحواره تنشی بر دو محور «گستره» و «فشار» استوار است. فشار همان بعد عاطفی است و گستره نیز بعد شناختی است. «فرایند تنشی، در تعامل بین فشاره و گستره، شکل میگیرد» (نصیری، ۱۳۹۸: ص ۱۵۲).

گرمس با الگوبرداری از ریخت‌شناسی پراپ آن را یک شیوه بررسی روایی منسجم و گسترده تبدیل میکند. گرمس با مطرح ساختن مطالعات مربوط به ژرف ساخت و روساخت در تحلیل گفتمان رویکردی را بنا نهاد که ساختارگرا بود و در آن با مطالعه روشمند زبان مواجه میشویم. «این دیدگاه نشانه - معناشناسی را بسمت مطالعه گفتمان سوق میدهد؛ و بر اساس این شیوه دیگر رابطه مستقیمی میان دال و مدلول وجود ندارد؛ بلکه شاهد حضور ادراکی - حسی و عاطفی کنشگر هستیم و در نتیجه میان صورت و محتوا نوع ویژه‌ای از تعامل شکل میگیرد. این حضور در قالب شرایط عاطفی، زیبایی‌شناختی و ادراکی - حسی نمود می‌یابد به تعامل میان گفته‌پرداز [راوی] و مخاطب منتهی میشود» (شعیری، ۱۳۹۵: ص ۵).

¹ The rassian formalist

² V. shklovsky

³ Motif

⁴ V. propp

دربارهٔ محمود دولت‌آبادی و جای خالی سلوچ

«محمود دولت‌آبادی یکی از نویسندگان معاصر ایرانی است که شیوه نوشتن او بویژه در رمان جای خالی سلوچ از نحوه تفکر سیاسی او نشأت میگیرد تا جاییکه میتوان گفت فکر دولت‌آبادی مقدم بر نویسندگی اوست، دولت‌آبادی پیش از آنکه نویسنده باشد متفکری سیاسی است» (دالوند و دیگران، ۱۴۰۰: ص ۱۰۸). رمان حوادث دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی و اصلاحات ارضی را بتصویر میکشد. روستایی که بدلیل همین اصلاحات ارضی و فرایند مکانیزه شدن دچار تغییر و تحولات جدی و خشکسالی میشود. با وقوع خشکسالی مردم با مشکلات عدیده‌ای روبرو میشوند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: صص ۹ - ۱۰). در رمان جای خالی سلوچ دولت‌آبادی با رویکردی تازه به تحولات ساختار روستاها، تصویری هنرمندانه از روستاییان ایران در مرحله گذار از فضای سنتی به فضای شبه مدرن پدید می‌آورد. دولت‌آبادی بیش از آنکه به ساختار داستان می‌اندیشد بشرح روابط بین فرد و نیروهای اجتماعی با تمام چالشها و تضادهای اجتماعی و جنبه‌های رئالیستی آن میپردازد. دولت‌آبادی با پرداخت جامعه‌شناسانه به قهرمان آثارش، آنان را در متن کشاکشهای اجتماعی بررسی میکند. مهمترین آدمهایی که خلق کرده با داشتن فردیت خاص، وضع مردم خرده پای شهر و روستا در موقعیت زمانی - مکانی مشخصی را بنمایش میگذارد» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ص ۵۵۲؛ ر.ک دالوند و دیگران، ۱۴۰۰: ص ۱۱۲).

داستان جای خالی سلوچ بیانگر وضعیت خانواده‌ای تهیدست است که پدر (سلوچ) بخاطر شرایط بد اقتصادی و اوضاع سخت زندگی تصمیم میگیرد به ناگهان خانواده و روستا و دیار خود را ترک کند تا بتواند اندکی اوضاع اقتصادی را روبه‌راه کند و حق خانواده را از حکومت بستاند. سلوچ همسر مرگان (مادر خانواده) است و از زمانی که تصمیم میگیرد روستای زمینچ را ترک کند، زندگی برای مرگان و سه فرزند او عباس، ابرو و هاجر سخت میشود. پس از غیبت ناگهانی سلوچ مرگان ابتدا در خانه‌های مردم مشغول کارگری میشود و پسران او عباس و ابرو نیز برای امرار معاش در نبود پدر تن به هر سختی میدهند. فشار اقتصادی بر این خانواده تا حدی است که ابرو حتی برای همسو شدن با اصلاحات ارضی و تجدد حاضر است مادر را در زیر چرخهای سهمگین تراکتور بیندازد. از دیگر سو مالکان روستا در حق رعایا اجحاف بسیار روا داشته، زمیندارانی مانند کدخدا نوروز، کربلایی دوشنبه، سالار عبدالله، آقا ملک، میرزا حسن و... بدنبال آن هستند که با سود استفاده از قوانین اصلاحات ارضی، زمینی خرده مالکان و رعایا را از چنگ آنان درآورده و ثروتمندتر شوند. دولت‌آبادی در بخش دیگر داستان به ازدواج دختر خردسال سلوچ، هاجر با مردی که بسیار از او بزرگتر است اشاره میکند، ازدواجی از سر فقر و نداری. درنمایه داستان روایتی است از ظلم حاکمان مالکان و به اصطلاح تجددگرایان در حق مردم فقیر که برای مال اندوزی بیشتر حاضرند هر ظلمی را در حق مردم روستای زمینچ - خدا زمین - روا دارند. آنچه که در این رمان نمود چشمگیری دارد اون است که بدلائل سیاسی بیگانگان در اداره امور کشور مداخله میکنند و بدنبال منفعت خود هستند. تقابل میان نظام حاکم و مردم، تجدد و سنت و مردم و بیگانگان بخوبی قابل مشاهده است. «این داستان روایتی دردمندانه و سیر تباهی یک خانواده روستایی در ارتباط با زمین و حکایت تنازع بقای آنها و کشمکش میان انسانهایی که در گیرودار با یکدیگر و جذر و مد زمانه گرفتارند بتصویر میکشد» (شهپرژاد، ۱۳۸۲: ص ۱۴۷). میرعابدینی داستان جای خالی سلوچ را سرنوشت تلخ جامعه‌ای میداند که در سراسیمگی فلاکت و بدبختی گرفتار شده و سرانجام گفتمان تجدد در آن با شکست مواجه میشود (ر.ک میرعابدینی، ۱۳۸۶: ص ۸۶۸).

گفتمان پسا استعماری

اصل و مبنای مطالعات پسا استعماری را میتوان به چالش کشیدن سلطه غرب و امپریالیسم با هدف اصلی خارج شدن از مؤلفه‌ها و پارادایمهای استعماری دانست (ر.ک دهشیری، ۱۳۹۰: صص ۷۷ - ۷۸). اگر بخواهیم در یک دیدگاه کلی نظریه پسا استعماری در ادبیات را تحلیل و واکاوی نماییم باید بگوییم این قبیل آثار بیشتر «بر دیگری استعمار شده تأکید میکند و به نفوذ غرب در ساحت در ساحت گفتمانی شرق میپردازد که مطالعات فرودستان^۱ نیز نامیده میشود» (قاسمی، ۱۳۸۸: ص ۲۲۴). در حقیقت نقد پسا استعماری بخشی از مطالعات فرهنگی است که با موضوعاتی از جمله هویت فرهنگی، نژاد، ملی‌گرایی، قومیت و در کل ماهیت یک ملت در ارتباط است. «مهمترین هدف مطالعات پسا استعماری بررسی رابطه میان فرهنگ با قدرت امپراطوری، ثروت و در نهایت رابطه انسان و جامعه است» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ص ۴). ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» با مطرح ساختن نظریه پسا استعماری به نقد و ارزیابی دیدگاه غرب نسبت به شرق پرداخته و نشان میدهد که چگونه سیاست بر مسأله استعمار شرق توسط ملتهای غربی تأثیر گذاشته؛ وی در این زمینه میگوید: «تلاش غرب با رویکرد فوکوویی در صدد ایجاد یک گفتمان مبتنی بر دانش است که از طریق روابط قدرت، سعی دارد در راستای اهداف خود عمل کند بنابراین گفتمان غرب درباره شرق، همیشه در خدمت سلطه و هژمونی بوده و یک تقسیم‌بندی ایدئولوژیکی است نه جغرافیایی» (سعید، ۱۳۸۷: ص ۱۷). «حیات فردی و اجتماعی جامعه ایران تا پیش از آشنایی با غرب و تمدن مدرن آن بر پایه قوانین سنتی سامان یافته بود. پس از اشغال ایران در آغاز جنگ جهانی دوم و در پی واژگونی حکومت رضا شاه و انتقال قدرت، فرصت برای فعالیت، رقابت و حضور قدرتهای غربی در شکلی جدید از دخالتها و فشارها گسترش یافت که نشانه‌های بی‌ثباتی سیاسی در حکومت ایران را آشکارتر کرد. روایت داستان جای خالی سلوچ به سالهای دهه چهل، دوران حکومت پهلوی دوم اختصاص دارد. در این دوره، دخالت و حضور بیگانگان غربی در قالب پشتیبانی از حکومت شاه از عوامل تحکیم قدرت و فرمانروایی بود. در طول دوره قاجار و پهلوی، بخشهایی از کشور زیر سلطه استعمارگران بود در دوره حکومت پهلوی با افزایش احتمال وقوع انقلاب اجتماعی بر اثر بحران اقتصادی در کشور، آمریکاییها حکومت ایران را به اجرای برنامه اصلاحات واداشتند و در پی آن شاه از سالهای اولیه دهه چهل به بعد برنامه اصلاحات [ارضی] را با هدف ظاهری همپایگی ایران با الگوی اجتماعی کشورهای اروپایی و آمریکایی اجرا کرد» (حاجتی و رضی، ۱۳۹۴: ص ۱۴۶). «در مطالعات پسا استعماری امکانات سخن گفتن افرادی در حاشیه که در نتیجه سرکوب فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به حاشیه رانده شده‌اند فراهم میشود. هویتها و خرده فرهنگها امکان سخن پیدا میکنند. قدرت و افزون‌طلبی غرب باعث شد تا اقتصاد سرمایه‌داری آن، بازار مصرف از کشورهای مستعمره ایجاد کند و در نتیجه چهره عقیدتی، فرهنگی و اجتماعی امپریالیسم در قالب غرب‌گرایی فرهنگی نمود پیدا کرد» (تقوی، ۱۳۷۷: ص ۱۳۶).

نظام گفتمانی تنشی^۲

نظام تنشی از گونه‌های مهم نظامهای گفتمانی است. به گفته شعیری «تنش که ما آن را میزانی از انرژی و قدرت دو ویژگی فشاره‌ای و گستره‌ای میدانیم محور اصلی گفتمان را تشکیل میدهد» (شعیری، ۱۳۹۵: ص ۳۷). بر اساس این رویکرد حلقه واسطه میان دال و مدلول نظام تنشی (عاطفی) است و در حقیقت تعامل حسی - ادراکی

^۱. subaltern

^۲. Tensive model

ساختار معنا را تحت الشعاع خویش قرار می‌دهد. در نظامهای تنشی، دو نوع رابطه هم پیوندی میان فشاره و گستره وجود دارد که میتوان آنها را رابطه مستقیم و معکوس نامید. در رابطه مستقیم، با افزایش یا کاهش یکی از دو بُعد، بعد دیگر همزمان افزایش یا کاهش می‌یابد و رابطه آنها از نوع بیشتر - بیشتر و کمتر - کمتر خواهد بود. اما اگر با افزایش یکی از ابعاد، بعد دیگر کاهش یابد و یا با کاهش یک بعد دیگر افزایش یابد، هم پیوندی معکوس نامیده میشود و رابطه بین آنها از نوع بیشتر - کمتر و کمتر - بیشتر خواهد بود» (کنعانی، ۱۳۹۶: ص ۲۹). الگوی تنشی در نظام گفتمانی دارای دو بعد است. بعد عاطفی که عواطف و احساسات را ارزیابی میکند و فشاره است. بعد شناختی که به امور بیرونی و منطق تعلق دارد، گستره است. تعامل و ارتباط این دو بعد با یکدیگر یا فشار عاطفی را به اوج خویش میرساند یا گسترگی را بالا میبرد. شعیری ارتباط میان فشاره و گستره را ذیل چهار حالت بررسی میکند:

نخست الگوی نزولی^۱: بر طبق این الگو، فشاره عاطفی نزولی است و گستره شناختی حالت افزایشی دارد و به گشودگی معنا می‌انجامد.

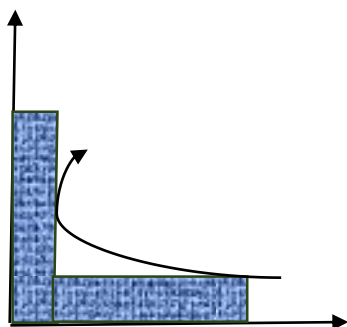
دوم الگوی صعودی^۲: در این حالت، فشار عاطفی سیر صعودی خواهد داشت و گستره شناختی، کاهش دارد؛ در این جا هیجانات عاطفی به اوج خود میرسد.

سوم الگوی افزایشی^۳: طبق این الگو، همزمان با فشار بر محور عاطفی، گستره نیز افزایش می‌یابد. چهارم؛ الگوی کاهش^۴: بر طبق این الگو، عاطفه و گستره شناخت همزمان کاهش می‌یابد (ر.ک همان: صص ۳۰ - ۳۳).

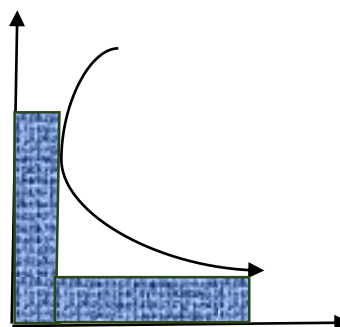
نظام گفتمانی تنشی از دو منطقه شامل «منطقه فشاره‌ای» و «گستره‌ای» شکل گرفته است. در توضیح منطقه فشاره‌ای باید آن را بخش شوشی دانست که جهت‌گیری و سوگیری آن بر مبنای درون‌های عاطفی از حضور سوژه متمرکز است و منطقه گستره‌ای بر سوگیری برون‌ای استوار است. «در منطقه گستره‌ای اگر گستره فضای تنشی، محدود و تقلیل یافته باشد، ما با وضعیتی متمرکز گستره‌ای مواجه هستیم ولی اگر گستره فضای تنشی نامحدود و متکثر باشد، ما با وضعیتی بسط یافته مواجه هستیم» (شعیری، ۱۳۹۵: ص ۴۲). در حقیقت گفتمان تنشی را میتوان حاصل ارتباط و تعامل میان فشاره‌ها و گستره‌ها دانست که البته ممکن است با نوسان همراه باشد و درجه‌های مختلفی از کمیت و کیفیت را نشان دهد. گفتمان تنشی مبتنی بر بررسی ارتباط و تعامل میان فشاره‌ها و گستره‌های گفتمانی است. «اوج و افت عملیات زبانی در چهار طرحواره فرایندی و انجام میرسد. الف) طرحواره فرایندی افت فشار عاطفی و اوج گستره شناختی ب) طرحواره فرایندی اوج فشار عاطفی و افت گستره شناختی ج) طرحواره فرایندی اوج همزمان فشاره‌ها و گستره‌ها د) طرحواره فرایندی افت همزمان فشاره‌ها و گستره‌ها» (شعیری، ۱۳۸۴: ص ۱۸۷).

1. decadence
2. ancendence
3. amplification
4. attenuation

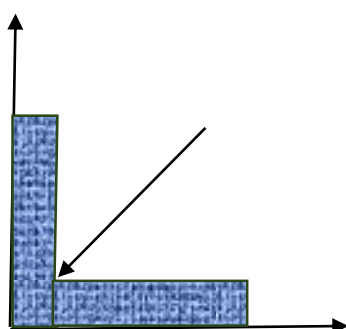
نمودار شماره (۱) طرحواره فرایند عاطفی - تنشی



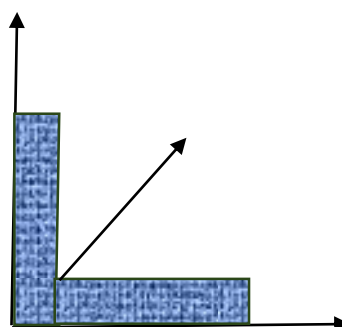
طرحواره (۲) اوج فشار عاطفی



طرحواره (۱) افت یا تنزل



طرحواره (۴) کاهش فشار و گستره



طرحواره (۳) افزایش فشار و گستره

تحلیل و بررسی طرحواره تنشی غیاب / حضور در رمان جای خالی سلوچ

مرحله کنش و تحریک عاطفی را میتوان در مقام تشبیه به ضربه شدیدی مانند کرد که یک جریان عادی را بشدت بهم میریزد. در ابتدای رمان با غیبت مرد خانواده - سلوچ - و تنها گذاشتن اعضای آن در داستان مواجهه‌ایم. گرچه سلوچ در داستان جای خالی سلوچ بعنوان همسر مرگان و پدر هاجر، عباس و ابراو حضور فیزیکی در داستان ندارد، اما عامل اصلی تنش عاطفی بحساب می‌آید. داستان با برهم خوردن ثبات عاطفی شروع میشود. «پیش‌تنیدگی و پس‌تنیدگی مشخصه اصلی فضای عاطفی است. زمان در پیش‌تنیدگی به عقب و در پس‌تنیدگی به جلو رانده میشود و اینگونه گذشته و آینده در زمان حال اکنون جمع میشوند» (شعیری، ۱۳۹۷: صص ۹۶ - ۹۷). غیبت سلوچ، طرحواره عاطفی در ساختار روایی داستان را تحت‌تأثیر قرار میدهد اما این خطرات از هنگامی بر خانواده سایه افکن میشود که سلوچ بدنبال اصلاحات ارضی و کمبود سفارش تنورزنی و مکانیزه شدن کار کشاورزی، بیکار میشود و با مشاهده فقر و نداری روز افزون خانواده، ناچار از اهالی روستا کمک میخواهد اما آنان با تحت فشار قرار دادن مرگان و فرزندانش، عملاً از شرایط پیش آمده سوء استفاده میکنند. در رمان، سلوچ گرچه حضور فیزیکی

ندارد اما فاعل و کنشگری و احساسی توصیف شده است که رنجی عظیم را متحمل می‌شود. رنج سلوچ بدنبال تغییر در شرایط زندگی و محیط روستایی است. در اواخر دهه ۱۳۳۰ و پهلوی دوم، جدال حکومت با عده‌ای از کهنه‌کاران عرصه سیاست که جایگاه و پایگاه قدرت خویش را از طریق زمین بدست آورده بودند، سبب شد تا حکومت منافع و عایدات حاصل از زمینداری را برای برخی از این رجال سیاسی محدود سازد و تغییراتی در زیرساختهای سیاسی - اقتصادی اعمال نماید. حکومت امیدوار بود با کاهش قدرت مالکان اعم از خرده مالک تا گروه‌های بزرگتر بتواند بخش وسیعی از نیروهای کار روستاها را روانه شهر کند و صنعت رونق گیرد و پیشرفت نماید. کدخدایان در روستاها و مباشران بدنبال این مسأله و حمایت از دولت نقش واسطه را میان رعیت و خرده مالکان با اعمال حکومتی پیدا کردند چرا که دولت میتوانست از رابطه کدخدا - رعیتی استفاده کند و جهت پیشبرد مقاصد، از نیروهای محلی بهره جوید. با اجرای سیاست خیل عظیمی از رعایا به شهر رفته و خورد مالکان با در اختیار قرار گرفتن بخش وسیعی از زمینهای روستایی، اراضی نسبتاً قابل توجهی را بدست آوردند و درگیری میان رعایای فقیر و باقی مانده با این خرده مالکان یکی از جمله اصلیترین عواملی است که مردمی چون خانواده سلوچ و مرگان در روستای نمادین زمینچ (خدا زمین) را وادار میکرد که دیگر نه برای زندگی کردن که برای تنازع بقا و زنده ماندن، دست به هر کاری بزنند. بهره‌گیری از ماشینهای کشاورزی و مدرنیزه کردن مراحل کاشت، داشت و برداشت و خالی شدن روستاها از سکنه سلوچ را بیکار کرد. دولت‌آبادی درباره آنچه که این شوک سیاسی - اقتصادی بر سر رعیتیهایی از جمله مرگان و سلوچ آورد میگوید: «یکی از دست یافته‌های اصلاحات ارضی بزرگ سلطه کشاندن و مجذوب کردن خرده مالکان و لایه‌های میانی دهقانی بود و دفع غول ارباب از زمین که عملاً از درون پوک و پود شده بود و جابجایی آن در وجه دیگری از تولید که زمینه‌هایش در اقتصاد و صنعت وابسته، فراهم شده بود و بدین ترتیب این اصلاحات در نظام سنتی زمینداری خلل ایجاد کرد، بدون آنکه آینده‌ای برای آن تدارک ببینند» (چهلتن و فریاد، ۱۳۸۰: ص ۱۶۱). تحرک عاطفی در آغاز داستان جای خالی سلوچ با ناپدید شدن او شروع میشود، ناپدید شدنی که ضربات جبران ناپذیری به خانواده او وارد میکند و بستری از آشفتگیها، گرفتاریها و ناامنیها را برای آنان فراهم میکند. این تحریک عاطفی ناشی از کوچ سلوچ موجب نوسان گفتمان روایی میشود. غیاب بنیادینی که آغاز فرایند تنشی حضور / غیاب است. سلوچ شخصیتی است که در داستان نیست اما محرک عاطفی بسیاری از رخدادهاست و این همان معنای حضور / غیاب است. سلوچ در مقام یک «نشانه تهی» عمل میکند. جای خالی او، شدت یعنی فشار عاطفی بالایی را تولید میکند چرا که او نان آور و پدر خانواده است:

«مرگان که سر از بالین برداشت، سلوچ نبود. سلوچ سر تنور هم نبود. شبهای گذشته را سلوچ لب تنور میخواست. مرگان نمیدانست چرا. فقط میدید که سر تنور میخواست. شبها دیر، خیلی دیر بخانه می‌آمد، یکر است به ایوان تنور میرفت و زیر سقف شکسته ایوان، لب تنور چمبر میشد... این چند روز آخر از حرف گپ افتاده بود. خاموش می‌آمد و خاموش میرفت. صبحها مرگان میرفت بالای سرش، سلوچ هم خاموش بیدار میشد و بی‌آنکه به زنش نگاه کند، پیش از برخاستن بچه‌ها، از شکاف دیوار بیرون میرفت. مرگان فقط صدای سرفه همیشگی شویش را از کوچه میشنید و پس از آن سلوچ گم بود. سلوچ و سرفه‌اش گم بودند. پاپوش و گیوه‌ای هم به پا نداشت تا صدای رفتنش را مرگان بشنود» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: صص ۹ - ۱۰).

غیاب سلوچ تبدیل به نشانه‌ای تهی میشود، حضوری که نیست، اما دائم بر زبانها جاری است. این تهی بودگی باعث تولید تنش مضاعف میشود چرا که جای خالی او، هرگز پر نمیشود و فشار نبودن سلوچ خانواده را به آستانه گسست میرساند:

«همه چیز عجیب بود، برای مرگان همه چیز عجیب مینمود و از همه عجیبتر جای خالی سلوچ بود، هراسی تازه، ناگهانی و غریب، جای خالی سلوچ، این بار خالیترا از همیشه مینمود... راستی سلوچ رفته است؟ کجا رفته است؟ من چی؟ هاجر چی؟ پسرها چی؟ عباس و ابرو؟ سلوچ رفته ما را به امان کی گذاشته و رفته؟ ها؟!» (همان: صص ۱۲ - ۱۳).

گفتمان عاطفی و تنشی غیاب سلوچ، سبب تولید زنجیره‌ای از کنشها میشود و مرگان به ناچار وادار بکار میگردد و فرزندان مسیر پرمخاطره‌ای را در روستا و میان عده‌ای فرصت طلب، حس میکنند. سطور بالا گفتگوی درونی مرگان با خود بود که نشان‌دهنده شکل‌گیری نوعی تحریک عاطفی در لایه‌های ترس و رها شدگی برای خانواده اوست. دولت‌آبادی نبود سلوچ را آغاز سرگردانی مرگان و سه فرزند او میداند:

«احساس مرگان از خود چنین بود: برهنه، تهی، بی سایه، ناامنی و سرما. قلبش میتپید. تکه ذغالی گذاخته در سرماهای نیمه شب. گهان میسوخت. چیزی میسوزاندش. کهنه خاکستری که همه چیز روزگاران مرگان را پوشانده بود» (همان: ص ۱۳).

مرگان با غیاب سلوچ عزم خود را جزم میکند تا در برابر مشکلات بایستد و در مقابل مشکلات، اهالی روستا و فقر دوام بیاورد. تعامل مرگان با محیط خارجی اما آمیخته به انواع درد و رنج است. از چشمهای ناپاکی که به عفت او طمع کرده بودند تا دست و پنجه نرم کردن با نداری و بزرگ کردن فرزندانش به تنهایی:

«عباس نان میخواست. از بالای دیوارک گردن به کوچه کشاند و گفت نان، میخوام بروم به پنبه چوب ورکشیدن. مرگان سر برگرداند و گفت ته ناندان که نان بود. آنها را خوردم. همه‌اش مگر چقدر بود؟ خوراک یک بزغاله هم کمتر بود. مرگان به نعره پسرش پاسخ داد: میگوی چه کار کنم؟ خودم را نان کنم؟ نمیبینی» (همان: صص ۲۷ - ۲۸).

فقر و مشکلات اقتصادی دامنه‌دار و عمیق در جای خالی سلوچ، اضطرابی عجیب ب و دامنه‌دار در وجود شوشگران ایجاد میکند. از منظر فشار عاطفی، غیاب سلوک در اوج قرار دارد و بار عاطفی سنگینی را بر خانواده وی تحمیل میکند. خانواده نه تنها تکیه‌گاه اقتصادی خود را از دست داده است، بلکه رشته‌های عاطفی میان آنها از هم گسیخته شده است. مرگان بارها در سکوت دچار تنش عاطفی میشود، فشار عاطفی به اوج خود میرسد و مرگان پاسخی برای وضع موجود نمی‌یابد. مرگان در غیاب سلوچ، کانون دریافت و انتقال تنش میشود. فشار ناشی از نبود سلوچ علاوه بر خانه به سطح اجتماعی و روابط او به همسایه‌ها و مناسبات اقتصادی نیز سرایت میکند؛ مرگان در نبود سلوچ با سالار بابت قرض و بدهی سلوچ به او درگیر میشود؛ سالار قصد دارد مسهای خانه مرگان را بابت پانزده من گندم ببرد:

«سالار و اخورد و بی‌اختیار گفت: دیروز وعده ناشتا دم حسینیهِ وعده کرده که امروز بیایم آن پنج من مس را ور دارم ببرم. کدام پنج من مس را؟ همان که بابتش پانزده من گندم از من گرفته بود دیگر. مرگان گفت حالا که سلوچ خودش نیست. نیست که نباشد قول و قرارش که هست. بین ما شاهد بود. کدخدا نوروز هم ضامن شده» (همان: صص ۳۸ - ۳۹).

در ساختار روایی داستان هرجا یاد سلوچ هست و ذکر او میرود، فشار عاطفی بالاتر رفته اما گستره به سطحی محدود (عموماً فضای ذهنی مرگان یا مرور خاطرات او با فرزندان) تقلیل می‌یابد. این نوسان میان فشار شد اما محدود (خاطره) و فشار کمتر اما گسترده‌تر (پیامدهای عینی فقدان) ساز و کار تنش را در داستان پیش میبرد (ر.ک گرمس، ۱۳۹۸: ص ۳۴). دولت‌آبادی با تکرار تصویر جای خالی و فقدان سلوچ در بافتهای مختلف روایت، دو

نوع تنش را ایجاد میکند: نخست تنش فردی - عاطفی مرگان و فرزندان او و دست و پنجه نرم کردن آنان با انواع مصائب مانند تن دادن هاجر خردسال مرگان با علی گناو که سی چهل سال از او بزرگتر است: «[علی گناو] به چشمهای بدر بسته و پر بیم مرگان خیره شد و بریده بریده گفت: دخترت! دخترت را به من بده. بده! هاجر را به من بده! دخترم... عروسوار نیست هنوز طاقت شوی ندارد. هاجر هنوز بچه سال است» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: صص ۱۹۶ - ۱۹۷).

و دوم تنش جمعی - اجتماعی (مشکلات روستا، ساختار اقتصادی و... در غیاب سلوچ) که سبب برهم خوردن رابطه اهالی با خانواده او میگردد و این فقدان شخصی را به بحران ساختاری و جمعی تبدیل میکند: «سالار بی‌باقی از جا در رفت و زن سلوچ را به باد تشر گرفت. داری یک بند جواب سربالا به من میدهی؟! شیرین زبان شده‌ای زنکه پاچه ور مالیده بی چاک و دهن... چی به خیالت رسیده که من میگذارم مال مسلم من را بخوری. حق خودم را از گلوئی گری هم بیرون میکشم چه برسد به تو» (همان: صص ۳۹ - ۴۰). سلوچ شخصیت اصلی داستان است که گرچه غایب است، اما حضور او در تمام داستان محسوس و مشهود است. سلوچ بخاطر فقر و نداری از خانواده خود خجالت میکشد و یک روز صبح بی‌آنکه به کسی خبر بدهد برای همیشه تصمیم به مهاجرت میگیرد. دولت‌آبادی با بیان انگیزه سلوچ از رفتن و ترک دیار در غیاب سلوچ میگوید: «فقط وقتی مرد میتواند سرش را میان مردم بلند نگه دارد که تخت شانه‌هایش در کار عرق کند. دست که به شانه مرد بکوبی، خاک باید از آن بلند شود» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ص ۱۸۴). سلوچ از بیکاری، فقر و نداری از روستای زمینج و خانواده گریخت، از اینکه بیشتر از آن نمیتوانست رنج خانواده‌اش را ببیند؛ دولت‌آبادی در توصیف سلوچ او را نه تنها مردی لالایی و بی‌غیرت توصیف نمیکند، بلکه این کار او را نوعی تلاش برای مبارزه علیه استبداد و استعمار موجود در جامعه میداند: «پرهیز سلوچ از هر چیز، کناره‌گیری‌اش از مرگان و خانه، بهانه نبود. سلوچ خود را جدا کرده بود، دور انداخته بود... چه شبهای درازی را سلوچ باید با خودش کلنجار رفته باشد، چه روزهای سنگینی را باید بیزار و دلمرده در خرابه و در خیرات و در خارستان گذرانده باشد، چه فکرها و وهمها و خیالها! بچه‌ها را لابد یکی یکی به درد، از دل خود برکنده و دور انداخته بوده است» (همان: ص ۱۲).

شوش عاطفی

بنا بر نظر گرمس، حس غایب شدن یا غربت از جمله عواطف اصلی است که پایه و اساس نشانه‌شناسی عاطفی و شوش احساسی را شکل میدهد. در این حالت، مسأله حضور در حوزه نبود و غیاب بصورت بسیار زیادی برای سوژه احساس میشود (فونتانی، ۲۰۰۳: ص ۳۰). مرگان، هاجر، عباس و ابرو پس از سلوچ در روستای زادگاهشان یعنی زمینج، احساس غربت میکنند. گویی غیاب سلوچ، غیاب امنیت است هرچند در حضور او هم اوضاع اقتصادی خانواده چندان مناسب نبود اما خلاء عاطفی نبوده او ساختار خانواده را بسیار تحت تأثیر قرار داده است. «از آنجا که معانی تحت تأثیر عواطف میزان پذیر، بصورت طیفی حاصل میشوند» (شعیری، ۱۳۹۵: ص ۵۶). تعلق خاطر مرگان به سلوچ، سویه‌های غمگینی را برای او بدنبال دارد. زمانیکه مرگان سلوچ را چنین در ذهن خود توصیف میکند:

«حیف از آن خاک شیخ که بدوش کشید سلوچ! حیف از آن گلی که به رس رساند. حیف از سلوچ... مثل کیمیاگرها کار میکرد سلوچ. از هر انگشتش کاری، هنری میچکید» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ص ۱۵).

در نبود سلوچ حس غربت بر خانواده سایه افکنده است:

«[ابراو] پلکهایش را بست. دیگر نمیخواست به پدرش فکر کند. نه اینکه بخواهد سلوچ را از یاد ببرد. نه! فقط احساس میکرد که خیال سلوچ، دیگر آن دقت و هم انگیز و پرجذبه‌ای نیست که او را در هر لحظه سرگردانی بسوی خود بکشد» (همان: ص ۲۹۱).

پسران سلوچ برای رهایی از فشار این حس انفصال و جدایی و کنشهایی چون کار کردن در زمین پنبه و یادگیری زراعت با تراکتور روی می‌آورند:

«غول توانایی، این روزها مدام خاطر ابراو را شخم میزد. تنش خسته بود، اما ذهنش آرام نمیگرفت. میدانست که فردا، اولین روز کار می‌باید سر حال و قیاق باشد» (همان: ص ۲۹۱).

ازدواج اجباری هاجر با علی گناو، مردی که سالها از او بزرگتر بود و زنی نازا و بیمار داشت از دیگر شوشهای عاطفی و دربرگیرنده وجهه دیگری از غربت روحی شوشگر در ساختار روایی داستان است که ریشه در مشکلات اقتصادی دارد. غیبت سلوچ کاهش توانش عقلانی و اقتصادی را رقم میزند اما احساس و توانش عاطفی اعم از اندوه و غم را به اوج میرساند:

«عباس مغلوب محض [بود]. ذهنش بسته بود. اضطراب خفته، چنان او را در خود پیچانده بود که دمی امان اندیشیدن نداشت» (همان: ص ۳۲۲).

فرزندان سلوچ در مدار توانش عاطفی حرکت میکنند. آنها در غیاب پدر با احساس بی‌پناهی، سرخوردگی و تنهایی دست به کنشهای پرمخاطره (دزدی یا خشونت) میزنند. این رفتارها ریشه در توانش عاطفی (ترس، خشم و ناامیدی) دارند.

احساس هیجان عاطفی

شوش با هیجان عاطفی در ارتباط تنگاتنگ است بگونه‌ای که این دو مسأله با هم در هم تنیده شده‌اند. شوشگر، تحت‌تاثیر شوش وضعیّت عاطفی خویش را تغییر میدهد و به همین دلیل شوشگر هیجان را تجربه مینماید. «عامل پیوند این دو محور وجود حضوری هوشمند میباشد» (شعیری، ۱۳۷۹: ص ۴۵۶). از دیدگاه گرمس گفتمان فقط انتقال معنا نیست بلکه پیوندی است میان شدّت^۱ و امتداد^۲، این دو بعد سبب میشود مخاطب تجربه‌ای از تنش داشته باشد یعنی کشاکش میان نیروها و قطبهای مختلف احساسی در داستان. هیجان عاطفی وقتی شکل میگیرد که سوژه در برابر یک وضعیّت تنشی (مثل فقدان، انتظار، ترس، امید) قرار میگیرد و درونش واکنش عاطفی میسازد. برای مرگان و فرزندان او سلوچ پدر خانواده‌ای است که باید حضور داشته باشد چرا که همگی به بودنش نیاز دارند اما این ابژه ارزشی با رفتن و غیاب سلوچ بصورت عمیقی دچار دگرگونی و نوسان میشود. از این مرگان و حتی پسرهای سلوچ در جای جای داستان هم رفتن سلوچ ناراحت و غمگینند و هم این از غیبت و رفتار سلوچ، آنها را بشدت آزرده و متنفر ساخته است:

1. intensity

2. Extent

«رفت! هه خوبه! رفت. رفت. هه! رفت که برود! از کله خواجه هم آن طرفتر برود! برود مگر چی میشود؟ گرگم میخورد؟ هه رفت. بگور پدرش رفت. رفت به سر قبر باباش. سر گور آن مردکه قوزی؟ به سر خشت مادرش رفت... مرگان گنگ و گیج بود. پریشانی، کم کم داشت در او بروز میکرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: صص ۱۴ - ۱۵). فاعل احساسی اعم از مرگان و فرزندان او قادر به تحمل و شکیبایی در این شرایط سخت اقتصادی فقر و نداری نیستند از این رو مرگان و بچه‌ها به هر طریق بدنبال خروج از شرایط موجود هستند. مرگان از ناچاری تصمیم میگیرد هاجر خردسال را به خانه شوهر بفرستد:

«مادر با اندوهی فسرده، موهای دختر را شانه میکشید و دختر اندوهگین‌تر از مادر، سر بر بازوی مرگان داده بود و نگاه به زمین دوخته بود. نگاه به خاک: عقدش کردند! خوب این هم از این» (همان: ص ۳۳۸). اما هیجان عاطفی و اندوه و درد مرگان برای همه فرزندان بود، برای ابرو، برای عباس و برای روزگار تباه شده خویش:

«کارترین ضربه، بر روح مرگان عباس بود. پیر شدن عباس، زخمهایش و اینکه از زبان افتاده بود، مرگان را تکان داده بود. دستهایش میلرزیدند و چشمهایش دو دو میزد. اختیارش انگار دست خودش نبود سر هیچ و پوچ عصبانی میشد» (همان: ص ۳۳۷).

برای خانواده سلوچ یادآوری غیبت سلوچ در اصطلاح نشانه - معناشناختی، عاطفه‌ای معنادار بود؛ هر بار که مرگان خلاء ناشی از فقدان سلوچ را با تمام وجود لمس میکرد باز از خود میپرسید که آیا سلوچ مرده است؟ در شب عروسی هاجر که مرگان تنهایی و احساس غم شدیدی او و هاجر را فرا گرفته باز هم با خود از سلوچ میپرسد: «عروسی هاجر که مرگان، خود بهتر از هر کسی میدانست که این عروسی نابجا و نابهنگام است... حالا هم مرگ سلوچ. راستی آیا سلوچ مرده بود؟» (همان).

بحران عاطفی سبب میشود که مرگان و فرزندان در بسیاری از مواقع کنترلی بر رفتار خود نداشته باشند دولت‌آبادی در توصیف مرگان وقتی هاجر را بی‌پناه در دستان علی گناو میبیند، چنین آورده است: «مثل چیزیکه صاعقه کسی را زده باشد، مرگان روی پاها سیخ شد و خشکید. چندی؟ خود ندانست! ناگاه و بی‌اختیار دستها را مشت کرد و مشتها را بر سر و سر را بر در کوفت کشتیش! کشتیش، جلاد! میر غضب، دختر کم را کشتی» (همان: ص ۳۵۲).

طرحواره تنش عاطفی

توانش عاطفی را میتوان دالانی بحساب آورد که کنشگر احساسی و عاطفی بمنظور تولید گفتمان ناچار به عبور از آن است و در این مسیر باید از افعال مؤثر بهره بگیرد. افعال مؤثر شامل «خواستن»، «بایستن»، «باور داشتن» و «نتوانستن» میباشد (ر.ک شعیری، ۱۳۹۵: ص ۵۷).

مرحله توانش عاطفی آن است که کنشگر عاطفی چه اندازه تحت تأثیر فشار عواطف و احساسات دست به کنش میزند یا ناتوان میشود. مرگان در نبود سلوچ، دست به اقداماتی میزند از جمله در افتادن با سالار عبدالله و درگیری فیزیکی با او زمانیکه سالار قصد دارد مسهای خانه مرگان را بجای طلبش از سلوچ بردارد:

«مرگان او را رها نمیکرد. میکشید. میپیچاند و میکشید. فغان سالار به هوا میرفت. کنده زانویش را محکم به شانه مرگان کوبید. مرگان غلطید. مرگان بی‌رمق از درد شانه، خود را به میانه کشاند پاچه سالار را گرفت و دندان در کرده پای مرد فرو کرد. سالار جیغ کشید» (همان: ص ۴۱).

در غیاب سلوچ توانش عاطفی فعال است او در مرکز ذهن مرگان به مثابه عامل تمام بدبختیها حضور دارد و غیابش شرایط را برای او بسیار سختتر کرده است. غم، خشم و سردرگمی ارمغان این غیاب است که همگی مرگان را به توانش عاطفی وا میدارد بعنوان نمونه برخلاف میل خودش هاجر را به علی گناو بدهد یا به کارهای سخت و طاقت فرسا روی بیاورد. مرگان باور دارد که سلوچ رفته و او را در این مشکلات و مصیبتها تنها گذاشته است. «مرگان به روی آرام مینمود، اما به باطن آشفته بود. در هذیان گفتنهای ابرو، مرگان گاه چنان دچار موج موج اندوه میشد که درد چون دود از قلبش برمیخاست...» (همان: ص ۷۳).

نبود سلوچ برای مرگان بیش از همه دردناک است او میداند سلوچ برنمیگردد اما هر لحظه که امکانش فراهم میشود سراغ او را میگیرد. «باور داشتن» را میتوان در این مثال بعنوان فعل مؤثر مشاهده کرد: «مرگان [هم] بخود هم به هاجر گفت: امروز کی تنور آتش انداخته بود؟ همه روز را هاجر با مادرش بود پس مرگان دانسته، اما مرگان در به زبان آوردن این حرف التیامی میجست. یکجوری بخود و به بچه‌ها میقبولاند که پی جوی و دل در پی گرمای شب هست» (همان: ص ۷۴).

مرگان «باور دارد» که یک تنه میتواند از فرزندانش حمایت کند و آنجایی که متوجه میشود کسی ابرو را کتک زده و گوشه‌هایش را زخمی کرده است میگوید:

«معلوم شد چرا بچه‌ام تب کرده! این را بگو. کی بوده آن حرام لقمه! ها؟ به من بگو. هرکی بود باشد! باباش را کف دستش میگذازم. بگو به من تا بروم چوب به آستینش بکنم. بال چادرش را به کمر گره زده به دور اتاق به دور خودش میچرخید. مرگان راه میرفت و می‌ایستاد و راه میرفت و در همه حال حرف میزد» (همان: ص ۷۵).

«توانستن» و «خواستن» از جمله افعال مؤثری است که در مرحله توانش عاطفی نقش بسزایی دارند؛ مرگان میخواهد فرزندانش را در رفاه و آرامش بزرگ کند، از آنان حمایت کند اما نمیتواند:

«به کدام یکیشان برسم؟ بالم را روی کدام یکیشان پهن کنم؟ به دهان کدام یکیشان دانه بگذارم؟ هرکی دستش میرسد یکیشان را میچزاند» (همان).

نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیل نشانه معناساختی گفتمانی در رمان جای خالی سلوچ میتوان گفت ساختار کلی روایت برپایی غیاب و فقدان حضور سلوچ و تنش حاصل از آن شکل گرفته است. نبود سلوچ نه تنها خلاء عاطفی و اقتصادی در خانواده ایجاد میکند بلکه در تمام لایه‌های متن امتداد می‌یابد. این غیاب در سطح زبانی و معنایی به شکل‌گیری نشانه‌هایی از پریشانی، دلواپسی، اضطراب و تلاشهای بی‌وقفه مرگان و فرزندانش برای زنده ماندن بدل میشود. تنش گفتمانی متن بین دو قطب ثبات و فروپاشی و امید و یأس در نوسان است. مرگان در پیوند با این تنش همواره در ذهن خود سلوچ را حس میکند و هنوز غیاب او را نپذیرفته است. هیجان عاطفی حاصل از این مسأله خط سیری از تعلیق و انتظار را برای مرگان، هاجر، ابرو و عباس بدنبال دارد. بررسی تنشهای گفتمانی داستان نشان میدهد که در غیاب سلوچ معضلات اقتصادی خانواده و مشکلاتی که برای آنان در روستا پیش می‌آید بحرانهایی عمیقی را بدنبال دارد. فقر، بیعدالتی و نابرابری در پیوند با گفتمان غیاب سلوچ، بنیادیترین عناصر معنا بخش در رمان جای خالی سلوچ است. سیر روایت در این داستان نشان میدهد که غیاب میتواند نیروی محرکه روایت و عامل ایجاد تنشهای عاطفی مختلفی باشد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد استخراج شده است. جناب آقای دکتر نواز الله فرهادی راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم بیتا مصلحی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از مدیر گروه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد و اعضای هیأت تحریریه نشریه وزین سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) اعلام مینمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. در این تحقیق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی رعایت شده و هیچ تخلف و تقلبی در آن صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بر عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Ahmadi. Babak (2009). Structure and Interpretation of the Text. Tehran: Markaz Publishing House, p. 53.
- Behboudian. Shirin et al (2015). "A Study of the Components of Postcolonialism in the Story Collection of Siyasnbo by Mohammad Reza Safdari". Scientific Journal of Persian Poetry and Prose Stylistics (Bahar Adab-e-Sabekh). Year 18. Series 111. pp. 174-155.
- Taqvi. Ali Mohammad (2008). Sociology of Westernization. Tehran: Amir Kabir, p. 136.
- Chehltn. Amir Hossein and Faryad. Fereydoun (2001). We Are Also People (Conversation with Mahmoud Dolatabadi). Tehran: Cheshme and Contemporary Culture, p. 161.
- Hajati. Somayeh and Razi. Ahmad (2015). "Analysis of the Subordinate Manifestations of Postcolonialism in the Novel Jai Khali Saluch". Specialized Quarterly Journal of Literary Criticism. Year 8. Issue 31. pp. 141-166.
- Dalvand. Zahra et al (2021). "Ideas of socialist realism in the novel Jai Khaki Saluch: An analysis of the intellectual level of Mahmoud Dolatabadi". Scientific Journal of Persian Poetry and Prose Stylistics (Bahar Adab Saheb). Volume 14. Serial 67. pp. 105-120.
- Dolatabadi. Mahmoud (1982). Jai Khaki Soluch. Second edition. Tehran: Nashre No.
- Dehshiri. Mohammad Reza (1991). "From Orientalism to Postcolonial Studies: An Interdisciplinary Approach". Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities. Volume 3. Issue 4. pp. 61-89.
- Saeed. Edward (1988). Orientalism. Translated by: Abdolhamid Gawahi. Tehran: Islamic Culture Publishing House, pp. 58-17.

- Shahmiri. Azadeh (1990). *Postcolonial Theory and Criticism*. Tehran: Alam Publishing, p. 4.
- Shairi. Hamidreza (2000). "Meta-value and its relationship with tension and meaning in the beginning of Sohrab Sepehri's Call". *Proceedings of the Fifth Conference on Theoretical and Applied Linguistics*. Tehran: Allameh Tabatabaei University, p. 456.
- Shairi. Hamidreza (2005). "Study of the tension process of literary discourse". *Foreign Languages*. Issue 25. pp. 187-204.
- Shairi. Hamidreza (2016). *The semantic sign of literature. Theory and method of literary discourse analysis*. Tehran: Tarbiat Modares University Publications, pp. 37-42-96-97-57-56.
- Shafie Kadkani. Mohammadreza (2012). *Resurrection of Words (Lessons on the Literary Theory of Russian Formalists)*. Tehran: Sokhan, pp. 343-347.
- Shahparzad. Katayoun (2003). *The Novel Tree of a Thousand Roots*. Translated by: Azin Hosseinzadeh. Tehran: Moein and the French Society of Iranian Studies, p. 147.
- Abassi. Ali and Yarmand. Haniyeh (2011). "Transition from the Semantic Square to the Tense Square: An Investigation of the Semantic Sign of the Little Black Fish". *Comparative Language and Literature Research*. Year 3. pp. 147-172.
- Qasemi. Mohammad Reza (2009). *Postcolonialism and the Possibility of Establishing Non-Arabic Humanities*. Edited by: Masoud Ariaei-nia. Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies, p. 224.
- Kanaani. Ebrahim (2017). "Analysis of the Tense-Linguistic Function of Light and Its Semantic Dimensions in the Discursive System of the East of Sorrow and the Green Volume of Sepehri". *Two Monthly Linguistic Essays*. Volume 8. Issue 2. Serial 37. pp. 25-52.
- Germes. Algirdas Julin (2019). *The Deficiency of Meaning (Transition from Structural Narrative: The Aesthetics of Presence)*. Translated by Hamidreza Shairi. Tehran: Khamos, p. 34.
- Green. Keith and Labihan. Jill (2004). *Textbook of Literary Theory and Criticism*. Translated by Leila Behrani Mohammadi and others. Tehran: Rouzager, p. 110.
- Makarik. Inarima (2005). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*. Translated by Mohammad Nabavi and Mehran Mohajer. Second edition. Tehran: Ageh, p. 76.
- Mavedat. Maryam et al (2014). "A Study of the Style of Germes's Action Model in the Narrative Structure of Bahram Sadeghi's Tale of the Kingdom." *Scientific Journal of Stylistics and Text Analysis of Persian Poetry and Prose (Former Bahar Adab)*. Year 17. Issue 11th. Consecutive 105. pp. 99-121.
- Mira'abadini. Hassan (2007). *One Hundred Years of Storytelling in Iran*. Volume 3. Second Edition. Tehran: Cheshmeh Publishing, pp. 552-868.

Nasiri, Ruhollah et al. (2019). "Semiotic Analysis of Discourse in Surah An-Naba' Based on the Tense Pattern". Language Studies. Issue 3. pp. 149-177.

فهرست منابع فارسی

- احمدی. بابک (۱۳۸۸). ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز، ص ۵۳.
- بهبودیان. شیرین و دیگران (۱۴۰۴). «بررسی مؤلفه‌های پسااستعمارگرایی در مجموعه داستان سیاست‌بنو اثر محمدرضا صفدری». نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق). سال هجدهم. پی در پی ۱۱۱. صص ۱۷۴ - ۱۵۵.
- تقوی. علی محمد (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی غرب‌گرایی. تهران: امیرکبیر، ص ۱۳۶.
- چهلتن. امیرحسین و فریاد. فریدون (۱۳۸۰). ما نیز مردمی هستیم (گفتگو با محمود دولت‌آبادی). تهران: چشمه و فرهنگ معاصر، ص ۱۶۱.
- حاجتی. سمیه و رضی. احمد (۱۳۹۴). «واکاوی جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ». فصلنامه تخصصی نقد ادبی. سال ۸. شماره ۳۱. صص ۱۴۱ - ۱۶۶.
- دالوند. زهرا و دیگران (۱۴۰۰). «انگاره‌های رئالیسم سوسیالیستی در رمان جای خالی سلوچ: تحلیل سطح فکری محمود دولت‌آبادی». نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق). دوره ۱۴. پیاپی ۶۷. صص ۱۰۵ - ۱۲۰.
- دولت‌آبادی. محمود (۱۳۶۱). جای خالی سلوچ. چاپ دوم. تهران: نشر نو.
- دهشیری. محمدرضا (۱۳۹۰). «از شرق‌شناسی تا مطالعات پسااستعماری: رویکرد میان رشته‌ای». فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی. دوره سوم. شماره ۴. صص ۶۱ - ۸۹.
- سعید. ادوارد (۱۳۸۷). شرق‌شناسی. ترجمه: عبدالحمید گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۵۸ - ۱۷.
- شاهمیری. آزاده (۱۳۸۹). نظریه و نقد پسااستعماری. تهران: نشر علم، ص ۴.
- شعیری. حمیدرضا (۱۳۷۹). «فرارزش و رابطه آن با تنش و معنا در ندای آغاز سهراب سپهری». مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۴۵۶.
- شعیری. حمیدرضا (۱۳۸۴). «مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی». زبانهای خارجی. شماره ۲۵. صص ۱۸۷ - ۲۰۴.
- شعیری. حمیدرضا (۱۳۹۵). نشانه معناشناسی ادبیات. نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس صص ۳۷ - ۴۲ - ۹۶ - ۹۷ - ۵۷ - ۵۶.
- شفیعی‌کدکنی. محمدرضا (۱۳۹۱). رستاخیز کلمات (درس گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌گرایان روس. تهران: سخن، صص ۳۴۳ - ۳۴۷).
- شهرزاد. کتابیون (۱۳۸۲). رمان درخت هزار ریشه. ترجمه: آذین حسین زاده. تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ص ۱۴۷.
- عباسی. علی و یارمند. هانیه (۱۳۹۰). «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه معناشناختی ماهی سیاه کوچولو». پژوهشهای زبان و ادبیات تطبیقی. سال ۳. صص ۱۴۷ - ۱۷۲.
- قاسمی. محمدرضا (۱۳۸۸). پسااستعمارگرایی و امکان تأسیس علوم انسانی غیر عربی. به اهتمام: مسعود آریایی نیا. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ص ۲۲۴.
- کنعانی. ابراهیم (۱۳۹۶). «تحلیل کارکرد تنشی - زبانی نور و ابعاد معنایی آن در نظام گفتمانی شرق اندوه و حجم سبز سپهری». دو ماهنامه جستارهای زبانی. دوره ۸. شماره ۲. پیاپی ۳۷. صص ۲۵ - ۵۲.

- گرمس. آلژیرداس ژولین (۱۳۹۸). نقصان معنا (عبور از روایت‌شناسی ساختگرا: زیبایی‌شناسی حضور). ترجمه: حمیدرضا شعیری. تهران: خاموش، ص ۳۴.
- گرین. کیت و لبیهان. جیل (۱۳۸۳). درسنامه نظریه و نقد ادبی. ترجمه: لیلا بهرانی محمدی و دیگران. تهران: روزگار، ص ۱۱۰.
- مکاریک. ایرناریما (۱۳۸۴). دانشنامه نظریه ادبی معاصر. ترجمه: محمد نبوی و مهران مهاجر. چاپ دوم. تهران: آگه، ص ۷۶.
- مودت. مریم و دیگران (۱۴۰۳). «بررسی سبک الگوی کنشی گرمس در ساختار روایی داستان ملکوت اثر بهرام صادقی». نشریه علمی سبک‌شناسی و تحلیل متون نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق). سال هفدهم. شماره یازدهم. پی در پی ۱۰۵. صص ۹۹ - ۱۲۱.
- میرعابدینی. حسن (۱۳۸۶). صد سال داستان‌نویسی در ایران. جلد ۳. چاپ دوم. تهران: نشر چشمه، صص ۵۵۲ - ۸۶۸.
- نصیری. روح‌الله و دیگران (۱۳۹۸). «تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان در سوره نبأ بر اساس الگوی تنشی». زبان پژوهی. شماره ۳. صص ۱۴۹ - ۱۷۷.
- Fontaney. Jacques (2003). *Simia Al - marei*: translation :Ali Asad. Pal al Hawar. Academic Book center.

معرفی نویسندگان

بیتا مصلحی: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.

(Email: 2371969525@iaui.ir)

(ORCID: [0000-0002-9088-8351](https://orcid.org/0000-0002-9088-8351))

نواز الله فرهادی: گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

(Email: na.farhadi@cfu.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: [0009-0006-1790-1018](https://orcid.org/0009-0006-1790-1018))

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Bita Moslehi: Department of Persian Language and Literature, Fir.C., Islamic Azad University, Firoozabad, Iran.

(Email: 2371969525@iaui.ir)

(ORCID: [0000-0002-9088-8351](https://orcid.org/0000-0002-9088-8351))

Navazollah Farhadi: Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

(Email: na.farhadi@cfu.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: [0009-0006-1790-1018](https://orcid.org/0009-0006-1790-1018))